



۲۰۱۹/۰۴/۲۰

م، نعیم بارز

تبصره ای بر نوشته ای اول و دوم، محترم دوکتور سید عبدالله کاظم!



نوشته اول با عنوان «هدف اصلی «تیکه داران قومی» از داعیه مشارکت سیاسی اقوام در ساختار قدرت چیست؟ ۲ اپریل ۲۰۱۹» و نوشته دوم تحت عنوان (مشکل اصلی در موجودیت «تیکه داران قومی» است، ۱۰ اپریل ۲۰۱۸» [که ۲۰۱۹ است] اساساً هر دو بحث بر محور وضعیت جامعه افغان و نقش بازی گران و روش مبارزاتی سران گروه های قومی برای رسیدن به قدرت و حفظ آن است. قبلاً به نوشته اول ایشان پرداخته ام، مگر جناب شان ضمن دفاع بر درستی کامل نوشته اول، در نوشته دوم خود بعضی نکات دیگری را نیز بر آن افزوده و باز هم بر صحت مواضع خود تأکید ورزیده اند. با این حال، من معتقد به اینکه در یک بحث چه دو نفر به کم و کاست مواضع شان اعتراف ورزند یا خیر بیشتر خوانندگان محترم مطرح هستند که می توانند صحت و سقم نظریات را دریابند.

بنا بر آن خواستم بار دیگر به هر دو نوشته مذکور اشاره های داشته باشم: یادآور می شوم که در نوشته اول صفحه نخست، پاراگراف ۱- از سوی محترم سید عبدالله کاظم چنین ذکری به عمل آمده است!

«بسیاری ها افغانستان را به گل زاری از اقوام تشبیه کرده اند که در آن هر گل رنگ و بو و زیبایی خود را دارد. این گفته وقتی به معنی واقعی آن تحقق می یابد که هر قوم خود را در آئینه ای [آئینه] یک ملت واحد ببیند و رهبران آن قوم در پی گرفتن امتیاز شخصی و فوقیت از دیگر اقوام ساکن کشور نباشد، [نباشند] متأسفانه که در افغانستان موضوع جناح بندیهای قومی بیش از هر وقت دیگر به اوج خود رسیده و کشور را با وضع خطیر مواجه ساخته است. بر علاوه کشمکش قدرت در بین چند قوم نسبتاً بزرگ، رقابتها در داخل هر قوم موجب ایجاد تفرقه، در داخل اقوام نیز گردیده، طوری که در مبارزه درون قومی، یکی در پی اغواء و امحای دیگر بر آمده، عاقبت آن جز برهم خوردن نظم و ایجاد بی ثباتی در کشور، چیزی دیگر نخواهد بود»

ناگذر بار دیگر از آقای دوکتور باید پرسید: این چه نوع انتظاری است از جامعه تیپیک قومی و قبیله وی که هنوز به مفهوم واقعی دولت - ملت در آن ریشه و شکل نگرفته، به زعم ایشان اقوام و سرانش خود را «در آئینه یک ملت واحد ببینند؟ اگر منظور از رهبران اقوام جدا از مردم عام باشد، باز هم باید پرسید: آنها در کدام مکتب درس خوانده و کدام پروسه تاریخی دولت - ملت سازی را گذرانده اند که فارغ از انگیزه های قومی و تباری، خود را ملی و «در آئینه یک ملت واحد ببینند؟

محترم آقای دوکتور کاظم، شما می فرمائید که: «رهبران آن قوم در پی گرفتن امتیاز شخصی و فوقیت از یکدیگر اقوام ساکن کشور نباشد» [نباشند]

از دید من چنین انتظاری از جامعه قومی و قبیله ای بسیار دور از وقت و در کل عملاً ممکن نیست. زیرا هر گاه در جامعه افغانستان افرادی چون عبدالرشید دوستم، گلبدین حکمتیار، حاجی محمد محقق و غیره که در جنگ ها سهم گرفتند و در زد و بند با دولت های بیگانه چیزی بدست آورده و چیزی هم به یک تعداد از قوم و تبار درمانده شان در فقر مادی و جهل فکری رساندند، طبیعی است که آن افراد باید در کنار آنها قرار می گرفتند، انسان بیکار وقتی ببیند خود و زن و فرزندش از نبود لقمه نانی رنج می برد، آن فرد برای نجات خود و فامیل خود از گرسنگی و رفتن یکام مرگ به هر کاری رو می آورد و به هر امر و نهی از سوی هر کسی تن داده و عمل می کند. تجارب اقلأ چهل سال اخیر این را به وضاحت نشان داده است.

محترماً! آیا این بیان یک خیال محال نیست؟ بفرمائید بگوئید چه تعداد رهبران قومی و دینی - مذهبی را در تاریخ افغانستان و جهان دیده و یا شنیده باشید که در جنگ و مبارزه، مردم را رهبری کرده باشند اما «در پی گرفتن امتیاز شخصی و فوقیت از دیگر اقوام ساکن کشور نبوده باشند»!

قدرت جویی و امتیاز طلبی در خصلت هر انسان و بخصوص آنهایی که در فکر رهبری جنگ بوده باشند، بی تردید بیشتر در خیال رسیدن به قدرت و امتیاز هستند، اگر چنین نبود این همه جنگ بر سر قدرت و جرم و جنایت و خون ریزی در تاریخ بشر صورت نمی گرفت. جنگ های قبیله وی، جنگ و جهاد دینی مذهبی و جنگ های استعماری در کل، همه در پی بدست آوردن قدرت و منافع و امتیاز خواهی بوده، ادامه جنگ و جنایات از سوی طالبان در افغانستان به حمایت همه جانبه دولت پاکستان، اگر اساساً بخاطر امتیاز طلبی و نفوذ سیاسی پاکستان در افغانستان نبوده پس چیست؟

البته همان طوری که قبلاً هم گفته ام هر قوم و انسان امروزی با پشت سر گذشتانیدن مراحل تاریخی انگیزه هموعی و یاری رساندن با دیگران را در خود دارد که در اثر بیدار شدن وجدان آدمی بل اخص در پرتو معرفت اندوزی و در تحت نظام های دیموکراسی و آزادی به رشد و بالندگی می رسد. اگر نقش معرفت در انسان نادیده گرفته شود، نمی توان بین انسان و حیوان تفاوت ماهوی قایل شد، انسان در اثر معرفت است که از حیوان به انسان مبدل شده است و چنین نیست که به قول پیشوایان ادیان دفعتاً آدم یا انسان خلق شده باشد.

نوشته ای دوم محترم دوکتور سید عبدالله کاظم!

(مشکل اصلی در موجودیت «تیکه داران قومی است» . . . !)

ممنون از شما داکتر صاحب عبدالله کاظم که در آغاز از من بخاطر خواندن نوشته اول تان تشکر کرده اید. با آنکه این جانب هر نوشته ای را نمی خوانم زیرا میدانم در دنیای امروز ولو انسان هر قدر انرژی و عمر داشته باشد نمی تواند به خواندن یک بخش کوچک مطالب ارزشمند روز مره برسد، چه رسد به هر نوشته ای بی شمار چرند و پرندی. بهر حال نوشته های شما ارزشمند بوده من بعضی نوشته های تان را می خوانم و استفاده می برم.

صفحه دوم پراگراف سوم، سوال داکتر صاحب کاظم متوجه اینجانب نعیم بارز است: «فقط منافع ملی و بشری و ضرورت دفاع از آن وقتی مطرح میشود که درک و معرفت در جامعه بالا برود، در غیر آن بزمع شما: رفتن بدنبال منفعت خود، فامیل و قوم یک پدیده طبیعی است. این گفته معنی میدهد که منافع شخصی، فامیلی و قومی یک اصالت طبیعی و ذاتی انسان بوده و منافع ملی و جمعی و در یک کشور به حیث اصالت اکتسابی و آنهم ناشی از بالا رفتن سطح درک و معرفت محسوب میشود. در این طرز فکر یک باریکی وجود دارد و آنهم به این ارتباط که هر گاه در یک کشور امنیت، حاکمیت قانون، نظم و اداره موجود نباشد، منافع شخصی، گروپی و قومی فقط بوسیله زور و

فشار و حتی جنگ تحقق می‌پذیرد که در زبان عوام به آن نام «سوته کراسی» را داده‌اند، چنانچه وضع در این چند دهه در کشور به همین سمت روان بوده است»

تبصره: بلی تقریباً همین طور است، انسان جامعه‌ای قومی و قبیله‌وی که تهی از معرفت و صرف با محسوسات و غرایز طبیعی زندگی می‌کند، بیشتر از هر چیز به منافع فامیلی، قومی و محلی خود می‌اندیشد، در جامعه قومی و تباری انسان‌ها بخاطر حفظ منافع گروهی خود تمام صفات نیک و خوب را به قوم و قبیله و سران خود نسبت داده و تمام زشتی‌ها و بدی‌ها را به قوم و قبیله مخالف روا می‌دارند، تا در موقع تجاوز و یا دفاع در برابر قوم و گروه مخالف سر سخرانه بکنند.

به یاد داریم که بعد از خروج قوای دولت شوروی از افغانستان همه اهل فهم از جنگسالاران قومی تقاضا می‌کردند، حالا که دیگر نیروهای خارجی شکست خورده و به کشور شان برگشته‌اند، اختلافات را کنار گذارید به جنگ میان خود خاتمه دهید، اما چرا شنیده نشد، بخصوص گلبدین حکمتیار با لشکری از یک تعداد پشتون تبار و احمد شاه مسعود با لشکری از یک تعداد تاجیک تبار چه بیرحمانه با توپ و تانک و راکت تا آخرین قدرت باهم جنگیدند، شهر کابل را با مردم آن به خاک یکسان کردند. تا اینکه هر دو را طالبان به حمایت دولت پاکستان و کمک مالی عربستان سعودی شکست داده و رهبران شان را مجبور به فرار نمودند.

البته به تکرار می‌خواهم بگویم که در بین هر قومی در افغانستان هستند کسانی که در اثر معرفت و آگاهی به منافع ملی و ارزش‌های حقوق بشری می‌اندیشند و از آن دفاع می‌نمایند اما هنوز به یک نیروی تاثیر گذار که بتواند یک بخشی را تشکیل داده و در انتخابات رأی اکثریت مردم را بدست آورد، محسوس و شناخته شده نیست. از سوی دیگر به این افسانه نمیتوان باور کرد که ملت بمثابه یک طبقه بندی طبیعی خدا داد انسان‌ها است.

محترم آقای دوکتور! راه حل گذار از جامعه قومی و قبیله‌وی نه در بکار برد زور است و نه آن روشی که شما به نام «سوته کراسی» اصطلاح مردم عام را مثال آورده‌اید. بلکه تیوری علمی و روش تجربه شده جهانی وجود دارد و در اینجا به اختصار خدمت تان یاد آور می‌شوم که از طریق دولت در یک پروسه و برنامه ریزی سیاسی، اقتصاد صنعتی، فرهنگی و اجتماعی، جامعه خشونت زای قومی – قبیله‌وی به تدریج و نسبتاً آرام به دولت ملی تبدیل می‌شود و بدین ترتیب ملت سازی به مفهوم واقعی آن شکل می‌گیرد.

پروسه دولت – ملت سازی از نظر ارنست گلنر محقق صاحب نفوذ در مسایل ملی دهه‌های اخیر چنین است: «با عبور از دوره زراعتی، جامعه‌ای مبتنی بر صنعت رشد مداوم می‌یابد که نیاز به تقسیم متحرک نیروی کار دارد و بین بیگانگانی که وارد یک کار معین می‌شوند، مستقل از وابستگی‌های خونی و محلی آنها یک ارتباط پایدار و دقیق برقرار می‌شود، مهاجرت وسیع نیروی کار از دهات به شهر و شهر نشینی تراکم جمعیت، درهم آمیزی دایمی مرزهای فرهنگی، جوامع محلی را از درون متلاشی می‌کند. فرد دیگر نمی‌تواند توسط گروه محلی خود تربیت شده و آموزش ببیند بلکه جامعه نیروی کار خود را در یک سیستم عمومی تربیت می‌کند. گلنر بویژه بر نقش آموزش تاکید می‌کند، سیستم آموزش عمومی به صورت هر می‌که در پایه آن مدارس و در رأس آن پوهنتون‌ها و مدارس عالی قرار دارند، یک فرهنگ عمومی ایجاد می‌کند که تمایل به جذب و انحلال همه بخش‌های جامعه را در درون خود دارد. فرهنگ در چنین جامعه‌ای به یک واسطه ضروری مثل خون یا هوا تبدیل می‌شود که افراد از طریق آن نیاز حیات اجتماعی را تولید می‌کنند، چنین ساختاری که کل جامعه را در یک سیستم بهم پیوسته مرتبط، سازمان می‌دهد،

توسط دولت تولید و باز تولید می شود، فرهنگ و دولت در این جامعه بر یکدیگر انطباق پیدا می کنند، این است علت ناسیونالیسم و گذار به عصر ناسیونالیسم گرایش به ایجاد یک سقف سیاسی برای این فرهنگ همگون و جهان شمولی که در جامعه صنعتی بوجود می آید. دولت بر اساس این گرایش با تکثیر فرهنگی خود از بالا به پائین و جوامع محلی از طریق جذب و تکثیر جانبی، ملت را به صورت یک مجموعه یکنواخت فرهنگی زیر یک سقف ایجاد می کند. فرهنگی که به شدت تمایل دارد که شکاف های قومی و طبقاتی را بپوشاند و همه افراد جامعه را اعضای کاملاً مشابه ملت به وجود آورد»

آنچه از قول ارنست گلنر! آمد این را هم باید گفت: وابستگی قومی به اقتصاد پیشه وری و تولید زراعتی، بر اساس رشد طبیعی فرهنگ ملی، حقوق بشری به بار نمی آورد، در کل فرهنگ چنین جامعه ای که دینی مذهبی است، واپس گرا بوده و سر دمداران قومی و پاسداران جهل اجازه آزادی و رفتن به سوی جامعه مترقی و مدرن را نمی دهند. بناءً این نظام اداری سیاسی است که مسیر تغییرات را تعیین می کند و بر میزان تغییر و تحول در ارزش های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی جامعه نظارت می کند. و در طول تاریخ می بینیم که سر انجام تغییر روابط در سطح نظام اداری و سیاسی است که به تحول و دگرگونی در محتوی و قالب ارزش اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه شکل نهایی را به خود می گیرد.

خلاصه اگر در بسی نکات بین اینجانب و محترم داکتر صاحب سید عبدالله کاظم تفاوت دیدگاه وجود دارد ولی طوری که گفته شده شاه نامه را آخر خوش است، در اخیر نوشته جناب داکتر صاحب در یک مسأله بسیار مهم چنین آمده است: «در مورد نکت انتخاباتی داکتر اشرف غنی برای انتخابات آینده ریاست جمهوری باید گفت که دفاع آقای امرالله صالح از موقف رئیس جمهور تا حدی مایه امیدواری است که در صورت رسیدن به ریاست جمهوری آنها بتوانند موقف مشترک خود را حفظ نمایند و آقای سرور دانش قبلاً در مقام خود تا حد زیاد با رئیس جمهور همکاری بود که امید است در آینده نیز به همین شیوه کار کند» خوش بختانه در این مورد با هم توافق نظر داریم. پایان



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نیشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز و قلم بدست شناخته شده افغانستان را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند.